



روایت عملیات محرم

روایت محمود نجیمی در یادمان شرهانی

محمد محمدپور و وحید فرمان سکوتی*

<p>گزارش زیر براساس فایل صوتی (روایت) محمود نجیمی، راوی کاروان دانشجویی دانشکده صداوسیما تهیه و تنظیم شده است. این روایت در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۹۵، ساعت ۰۹:۰۰ در دپوی اصلی یادمان و جنب ماکت عملیات محرم برای حدود ۱۰۰ نفر (۳ اتوبوس) از کاروان دانشجویی دانشکده صداوسیما بازگو شد. راوی که از رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) بوده و در عملیات محرم حضور داشته است، پس از معرفی اجمالی خود و نحوه ورودش به جنگ، به تقابل قدرت‌های بزرگ جهانی با انقلاب اسلامی و تحمیل جنگ هشت‌ساله در این راستا پرداخته است. وی سپس به اختصار موقعیت جغرافیایی و دلایل انتخاب این منطقه و اهداف عملیات را تشریح کرده، درباره محورهای عملیات محرم و شرح عملیات تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) برای مخاطبان توضیحاتی داد. در این گزارش ابتدا به متن روایت آقای نجیمی و سپس به ارزیابی آن پرداخته شده است.</p> <p>واژگان کلیدی: روایت شرهانی، یادمان شرهانی، عملیات محرم، محمود نجیمی، راهیان نور.</p>	<p>چکیده</p>
---	--------------

متن روایت

حضور مستقیم داشتم و از فرمانده دسته تا فرمانده گردان مسئولیت داشتم. بدنم بیش از ۵، ۶ بار مورد تیر و ترکش و جراحات دشمن بعضی قرار گرفت که امیدوارم ذخیره‌ای برای آخرتم باشد. اما بزرگ‌ترین افتخارم این است که در جبهه جنگ به تکلیف رسیدم و همیشه خدا را شکرگزارم که توفیق داد کل زندگی‌ام را که [دوران] جوانی باشد، با بهترین، شجاع‌ترین، مخلص‌ترین و در یک کلام، غیرتمندترین افراد روی زمین سپری کنم.

«بسم الله الرحمن الرحيم والعاقبه للمتقين. بنده محمود نجیمی، از بچه‌های جبهه و جنگم. می‌گویم از بچه‌های جبهه و جنگ، چون وقتی توفیق حاصل شد و پایم به جبهه باز شد، تازه کلاس پنجم ابتدایی قبول شده بودم. خدا توفیق داد و در دوران دفاع مقدس، بیش از ۸۰ ماه در خدمت رزمندگان اسلام بودم. از افتخاراتم این است که در دوران دفاع مقدس در ۱۶ عملیات سرنوشت‌ساز

* کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

دفاع مقدس ضامن انقلاب اسلامی

فراموش شده‌مان و پاسداران بی‌ادعایمان و خوش‌بینانه می‌گویم به‌همت سربازانمان، یک وجب از خاکمان در اشغال بیگانگان باقی نماند.

لذا همان کسانی که این جنگ را بر ما تحمیل کردند، تلاش می‌کنند این مقطع تاریخی که از درخشان‌ترین و بی‌سابقه‌ترین مقاطع تاریخی این ملت بزرگ است به فراموشی سپرده شود؛ چراکه این مقطع ضامن سلامتی انقلاب اسلامی و کشور عزیزمان ایران است. حالا سؤال دوم، چرا در دانشکده‌های افسری دنیا هیچ صحبتی از جنگ ما نمی‌شود؟ اگر شما نگاه کوتاهی به تاریخ ارتش‌های دنیا بیندازید، می‌بینید ارتش‌های دنیا و نیز پیمان‌هایی نظیر ورشو و ناتو و این دو قطب قدرتمند نظامی دنیا بر هفت یا نه اصل می‌جنگند؛ اما افتخار شهدای عزیز ما و پاسداران و بسیجیان ما این است که سه اصل به این اصل‌ها اضافه کردند؛ سه اصلی که هر نیروی نظامی آنها را سرلوحه جنگ خودش قرار بدهد، به قول ما بچه‌های جنگ، ولو اینکه از نظر ادوات نظامی یک چیزی هم به صفر بدهکار باشد، درمقابل دشمن تا دندان مسلح پیروز خواهد شد. آن سه اصل چیزی نیست جز، ایمان، جهاد، شهادت.

در زمان جنگ وقتی در پادگان‌هایی مثل دو کوهه، شهرک دارخوین یا پادگان‌های شهید زین‌الدین - هر استانی برای خودش یک پادگان داشت - صبح‌ها می‌دویدیم، یک‌دفعه یکی می‌گفت: تنها ره سعادت؛ همه باهم می‌گفتند: ایمان، جهاد، شهادت. لذا تلاش می‌کنیم این اصل‌های استراتژیک را سینه‌به‌سینه به نسل‌هایمان انتقال بدهیم و ان‌شاءالله انقلاب اسلامی‌مان را به رهبری حضرت امام خامنه‌ای تحویل صاحبش بدهیم.

اگر آسایش و آرامشی امروز در کشور اسلامی‌مان حکمفرماست، یقیناً به برکت آن روزگار پر از صفا و صمیمیت است؛ روزگار تلخ و شیرین دفاع مقدس که به قول شهید دکتر مصطفی چمران، مرد از نامرد شناخته شد. با اینکه بیش از سی سال از پایان آن روزگار می‌گذرد، همان کسانی که این جنگ را بر ما تحمیل کردند تلاش می‌کنند که از آن دوران حرفی بر زبان‌ها جاری نشود. به‌عنوان یک هدف اساسی شبانه‌روز سعی می‌کنند که ذهن نسل‌های بعد از جنگ را از آن دوران پاک کنند.

حالا یک ناگفته را به سبک خاطره نقل می‌کنم. با شهید حاج حسین خرازی نشستیم بودیم روزنامه می‌خواندیم، شهید خرازی گفت: روزنامه‌ها جنگ را درشت می‌نویسند، درست نمی‌نویسند. الان هم دشمن تلاش می‌کند این مقطع تاریخی که از درخشان‌ترین و بی‌سابقه‌ترین مقاطع تاریخی این ملت بزرگ است، به فراموشی سپرده شود. چرا در دانشکده‌های افسری دنیا هیچ بحث و جدلی از جنگ ما پیش نمی‌آورند؟ دو دلیل کوتاه و منطقی را خدمت شما عرض می‌کنم؛ وقتی شما نگاه کوتاهی به تاریخ ایران بیندازید، می‌بینید ایران در طول تاریخ بیش از ۲۵ جنگ و تجاوز را پشت سر گذاشته است. هر جنگی که در ایران اتفاق افتاده، تکه‌ای از ایران جدا شده است. بیش از یک میلیون کیلومتر از خاک ما طی قراردادهای ننگین همچون قرارداد ترکمانچای به اشغال بیگانگان در آمده است و همه جنگ‌ها فقر و فحشا و شکست و ویرانی را در تاریخ ایران ثبت کردند و رفتند، اما وقتی جنگ هشت‌ساله را که به حق دفاع مقدس بود، با بقیه جنگ‌ها مقایسه کنید، می‌بینید به برکت نفس حضرت امام^(ع) و همت شهدای گران‌قدرمان، بسیجیان



روایت محمود نجیمی، یادمان شهدای عملیات محرم(شهرانی)، اسفندماه ۱۳۹۵.

مختصری از جغرافیای منطقه عملیاتی محرم

منطقه عملیاتی که در آن حضور دارید، منطقه عملیاتی محرم است. موقعیت جغرافیایی آن به صورت مختصر و مفید چنین است: از جاده اندیمشک به اهواز که وارد جاده دهلران شدید، منطقه فتح‌المبین را پشت سر گذاشتید. توی منطقه فتح‌المبین که رفتید، آن قسمت را کاملاً برایتان شرح می‌دهم که چه حماسه‌های بزرگی ایجاد شد... سمت راست شما می‌خورد به موسیان و دهلران؛ سمت چپ شما می‌خورد به منطقه فکه و می‌رود به فکه، تنگه چزابه، هورالعظیم و طلائییه.

الآن شما تا نقطه صفر مرزی چیزی حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر فاصله دارید؛ چون میله مرزی را یک جا این اطراف دیدم که زده بودند. یعنی این قسمتی که شما الآن نشستهاید، یک روز خط اول جبهه جنگ ما بود. من در عملیات محرم که اینجا اجرا شد، یک

لودرچی بودم؛ یک جوان ۱۴ ساله که راننده لودر بودم، برای همین به این منطقه کاملاً توجیهم. چنین خاکریزی، همین جا با همین مشخصات جبهه ما بود. از آن پاسگاه که شما می‌بینید، اشاره به پاسگاه شهرانی [شروع می‌شد، پیچ می‌خورد و می‌آمد تا ۲۰۰ متر پایین‌تر. این خاکریز، عمود بر خط ما بود و می‌رفت به طرف رودخانه‌ای که شما از پل روی آن آمدید؛ یعنی رودخانه دویرج.

اهداف عملیات

هدف عملیات آزادکردن همان جاده‌ای بود که شما آمدید به طرف جاده شهید خرازی. این جاده جبهه جنوب را به جبهه میانی متصل می‌کرد. در عملیات فتح‌المبین انتهای منطقه پیشروی ما، یک خاکریز جلو شما بود، بعد از پادگان عین‌خوش که دیدید. آنجا قسمت انتهایی عملیات فتح‌المبین بود. ما برای

شرح عملیات

بعد از عملیات مسلم بن عقیل^(ع)، در این منطقه بچه‌های اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، یگان‌های رزمش، شروع به شناسایی کردند. آن ایمان بچه‌ها و شجاعت و ابتکارشان بود که پیروزی‌ها را رقم زد. با عملیات‌هایی که قبلاً انجام داده بودند و تجربه به دست آورده بودند، می‌آمدند و این عملیات را انجام می‌دادند. خیلی‌ها می‌گویند بچه‌های بسیجی بی‌تدبیری کردند. کجایش بی‌تدبیری بود؟ وقتی که شناسایی می‌کردند، از بومی‌های منطقه هم استفاده کردند. در شناسایی متوجه شدند یک رودخانه‌ای اینجا هست به نام رودخانه دویرج. بومی‌ها گفتند این رودخانه وقتی بارندگی شود، طغیان می‌کند. چرا؟ چون از ارتفاعات بالادست، ارتفاعاتی به نام دالپری، آب در این رودخانه سرازیر می‌شود. گفتند رودخانه‌ای به نام چیخواب هست که آب آن از ارتفاعات مورموری و اطراف تیشه‌کن سرازیر می‌شود و می‌ریزد در آن. یک کیلومتر پایین‌تر از پلی که شما آمدید، دو تا رودخانه فصلی تبدیل به یک رودخانه می‌شود.

یگان‌ها آمدند توی منطقه ما. ماه‌ها توی پادگان‌هایمان آموزش می‌دیدیم. منطقه‌ای که به یگان‌های رزم سپاه پاسداران واگذار کردند، فرماندهان یگان نسبت به آن منطقه به ما آموزش رزم می‌دادند، آموزش جنگ می‌دادند، بازی جنگ انجام می‌دادیم. یادم است شب‌ها تا صبح ما را که لودرچی بودیم، می‌بردند جلو پادگانمان در دارخوین و شروع می‌کردیم در این منطقه بکر اطراف هور شادگان خاکریز می‌زدیم. شب‌ها یک

آزادی این منطقه و اینکه بتوانیم جبهه جنوبمان را به جبهه میانی وصل کنیم، طرح‌ریزی کردیم که این منطقه از سلطه عراقی‌ها آزاد شود. اینجا خاک خودمان بود. آنهایی که می‌گویند ما بعد از فتح خرمشهر همه خاکمان را از اشغال دشمن آزاد کردیم، پس اینجا چطور دست دشمن بود؟ آنهایی که می‌گویند ما بعد از فتح خرمشهر چرا صلح نکردیم، بدانند ما اگر صلح می‌کردیم، وقتی می‌خواستیم

از اندیمشک یا از جبهه جنوب مثلاً جبهه میانی به ایلام برویم، می‌بایست می‌رفتیم پلدختر، اسلام‌آباد و دور می‌زدیم به ایلام می‌رفتیم، یعنی این مسیر بسته بود. تعدادی از چاه‌های نفت ما در اشغال دشمن بود. دشمن در یک‌سری از مناطق ما تسلط داشت. شهرهایی مثل دهلران و

موسیان در تیررس دشمن بود، بعضی از روستاها در اشغال دشمن بود. طرح‌ریزی‌ها انجام شد، شناسایی‌ها در بحبوحه این عملیات انجام شد. ما قبلش یک عملیاتی انجام دادیم و شکست خوردیم. کجا؟ عملیات رمضان در پاسگاه زید. حالا در پاسگاه زید اشاره می‌کنیم که چرا شکست خوردیم و اصلاً چرا وارد خاک عراق شدیم؛ آیا با نظر حضرت امام^(ع) منطبق بود یا نه و خیلی صحبت‌های دیگر.

آنهایی که می‌گویند ما بعد از فتح خرمشهر همه خاکمان را از اشغال دشمن آزاد کردیم، پس اینجا چطور دست دشمن بود؟ وقتی می‌خواستیم از اندیمشک به ایلام برویم، می‌بایست می‌رفتیم پلدختر، اسلام‌آباد دور می‌زدیم به ایلام می‌رفتیم، تعدادی از چاه‌های نفت ما در اشغال دشمن بود.

به بچه‌های نیروی هوایی ارتش خیر بدهد؛ کنار پادگان عین‌خوش یک سایت موشکی گذاشته بودند که وقتی صدای هواپیما می‌آمد، این موشک شلیک می‌شد. همه بسیجی‌ها می‌ایستادند دود موشک را که صاف می‌خورد به هواپیما تماشا می‌کردند. ۱۱ فروردین از هواپیماهایی را که در این منطقه زدند، این سایت موشکی زد. اینکه می‌گویم ۱۱ فروردین، ممکن است در کتاب‌ها چیز دیگری نوشته باشند،

اما من در یادداشت‌های خودم نوشته‌ام امروز دوتا هواپیما زدند، امروز یکی زدند، امروز سه‌تا زدند. حالا ببینید دشمن چقدر متوجه شده بود. اینجا را از موقعیت خودم می‌گویم. یک موقعیتی داشتیم به نام موقعیت ائمه که یگان‌های رزم و گردان‌هایمان را به این موقعیت می‌آوردند؛ دهه اول محرم هم

دشمن متوجه اکثر عملیات‌های ما می‌شد، اما وقتی دشمن غافل‌گیر می‌شد، ما پیروز می‌شدیم، مثل عملیات فاو،

بود. حال‌وهوای معمولی جبهه‌ها، حال‌وهوای دهه اول محرم شهرها بود. پس ببینید اینجا دهه محرم چه می‌شود؟ یادش بخیر.

آن عارف معروف شهید آقا مصطفی ردانی‌پور (حجت‌الاسلام ردانی‌پور)، آمده بود توی گردان اخوی‌اش علی‌آقا ردانی‌پور که فرمانده گردان بود. شب که می‌شد، بچه‌ها کفش‌هایشان را درمی‌آوردند و توی همین قسمت از این تپه‌های سنگلاخی، به یاد حائثه کربلا به سروسپینه می‌زدند و عزاداری

نفر چراغ‌قوه می‌زد که ما این خاکریزها را بزنییم، سکوی تانک درست کنیم، جای آشیانه خودرو درست کنیم، سنگر برای نیروها بکنییم. نیروهای پیاده‌مان هرشب رزم شبانه داشتند. هرشب اینها می‌رفتند مانور جنگ انجام می‌دادند که بتوانند بیایند این منطقه را از سلطه دشمن آزاد کنند؛ ما به آن می‌گفتیم بازی جنگ. آمدیم در منطقه دشمن. این را هم راحت بگویم، دشمن در مناطق ما جاسوس داشت؛ همان‌طور که ما توی عراق جاسوس داشتیم. لذا از حضور رزمندگان ما پی برده بود و می‌دانست که ما می‌خواهیم در این منطقه عملیات بکنییم. از نظر من که ۷۸ ماه در ۱۶ عملیات شرکت کردم، دشمن متوجه اکثر عملیات‌های ما می‌شد، اما ما می‌زدیم و می‌گرفت. حالا یکی مثل عملیات کربلای ۴ یا عملیات والفجر مقدماتی نگرفت، ولی اکثرش با موفقیت همراه بود.

یک شب که دشمن غافل می‌شد، ما پیروز می‌شدیم، مثل عملیات فاو، عملیات فتح‌المبین یا عملیات بیت‌المقدس. فکر کردید عملیات بیت‌المقدس که ما این همه پیروزی داشتیم، دشمن نمی‌دانست؟ دشمن می‌دانست، اما کلاسیک فکر می‌کرد. دشمن می‌گفت شما بیا بید از جاده خرمشهر با من بجنگید. کلاسیک یعنی جاده آسفالت، و تانک لازم دارد که از روی جاده آسفالت برود. جنگ کلاسیک می‌گوید از کارون نباید عبور کرد، ولی ما آمدیم از کارون عبور کردیم. اینجا هم همین‌طور شد؛ دشمن می‌دانست. تقریباً ده روز قبل از عملیات هواپیماهای دشمن می‌آمدند و منطقه را بمباران می‌کردند. خدا

می‌کردند، اما صبح تاسوعا یک اتفاقی افتاد. نزدیک عملیات‌ها که می‌شد من خودم نه، اکثر بچه‌ها پا می‌شدند و نماز شب می‌خواندند. من اهل نماز شب نبودم. بچه‌های بسیجی همه‌شان اهل نماز شب بودند. تعدادی داشتند آماده می‌شدند برای نماز شب و تعدادی هم توی چادرها داشتند نماز شب می‌خواندند. یک زمینی را صاف و حسینیه کرده بودند؛ یک‌دفعه دیدیم که انفجارها زمین‌لرزه‌ای ایجاد کرد. عراقی‌ها موقعیت را زیر گلوله کاتیوشا بستند. خیلی از بچه‌ها مظلومانه در آن چادرها مجروح یا شهید شدند. با این روحیه دو شب بعد عملیات انجام دادیم. آمدیم در خط اول خودمان توی تپه‌ها مستقر شدیم. حرکت کردیم به‌طرف دشمن. گردان‌های پیاده حرکت کردند. دوستانم توی گردان خط‌شکن بودند؛ بدرقه‌شان کردم و حلالیت طلبیدم. اینجا یک خاطره بگویم. از یکی از بزرگان شنیده بودم که اگر اشک مظلوم به بدنت بمالی، این بدن به جهنم نمی‌رود. شب عملیات، دم معبری که بچه‌ها داشتند می‌رفتند، ایستاده بودم، چفیه‌ام را دست گرفته بودم و همین‌طور می‌مالیدم به سروصورت این بچه‌های بسیجی. میانگین سن بچه‌های عملیات محرم، بعضی از شماها ممکن است باور نکنید، والله قسم! زیر بیست سال بود. من اسنادش را دارم و خودم هم به‌عنوان شاهد عینی آنجا بودم. خیلی‌هایشان هنوز ریش روی صورتشان سبز نشده بود. سیزده تا از آن شهدا رفقای من بودند که هم‌کلاسی بودیم. من آن موقع هنوز ۱۴ سالم نشده بود. آن دوستانم هم همین‌طور بودند. گردان‌ها حرکت کردند و هوا ابری شد. در هر عملیاتی یک معجزه باعث پیروزی‌مان

می‌شد؛ آن معجزه اینجا هم اتفاق افتاد. بارندگی شد و باران نهم می‌زد. این باران طرف ما خیلی کم بود، اما بالادست منطقه خیلی شدید بود. این را پیش‌بینی کرده بودند و یک سد خاکی زده بودند. کمپرسی‌ها تندتند خاک ریخته بودند. این دیو و خاکریز را ببینید، مقداری پهنش کرده بودند. اشتباهشان این بود که باید این سد را زیرسازی می‌کردند، قلوه سنگ می‌ریختند و می‌کوبیدند، اما کوتاهی شد. پیش‌بینی نمی‌کردند که چند روز بارندگی بشود و این سد و خاکریز خیس بخورد. بچه‌ها رسیدند زیر پای دشمن و داشتند از رودخانه رد می‌شدند. سنگ‌های دشمن بر رودخانه تسلط داشت؛ البته بعضی جاها هم فاصله داشت.

لشکر ما [۱۴ امام حسین^(ع)] توی رودخانه دویرج سه محور داشت؛ فاصله هر سه محور مان ۳ کیلومتر بود. این ۳ کیلومتر تا عین خوش محور ما بود. سایر محورها شامل محور چم‌هندی و محور ربوط بود. بعد بچه‌های [لشکر ۱۷] علی بن ابی طالب^(ع) بودند، بچه‌های آقا مهدی زین‌الدین، که حتی تعدادی از گردان‌های اینها آمدند از محور اول ما رفتند. بعد همین‌طور به‌ترتیب بچه‌های احمد کاظمی [لشکر ۸ نجف] بودند و بچه‌های مرتضی قربانی [لشکر ۲۵ کربلا] همین‌طور این محور به این حالت شکل می‌گرفت. بچه‌ها وقتی رسیدند به رودخانه دویرج، چون دشمن هر از گاهی منور می‌زد، می‌خواستند در دید و تیررس دشمن نباشند، بنابراین همه توی رودخانه آمده بودند. ما بنا بود پل بزنییم. مسئول ما آقای منصوریان یا آقای شهید خدای‌آمد گفت که وقتی می‌روید توی رودخانه، هر جا دیدید کمتر از یک وجب آب دارد،



روایت محمود نجیمی، یادمان شهدای عملیات محرم (شهرانی)، اسفندماه ۱۳۹۵.

جلو چشمشان شهید شدند. باین حال، بچه‌ها خط را شکستند. شما کجای دنیا می‌توانید چنین رزمنده‌ای را پیدا کنید که عاشق باشد و با این سختی بیاید و خط دشمن را بشکند، بیاید ساحل دشمن در غرب رودخانه دویرج مستقر شود؟ آن شب وقتی آمدیم پای رودخانه دویرج، شهید مزروعی از نیروهای اطلاعات که بلدچی ما بود، ما را رساند دم رودخانه دویرج. آمدیم دیدیم رودخانه‌ای که به ما می‌گفتند یک وجب آب دارد، شده است یک دریا. به نظر من سرعت آب بیش از ۱۰۰ کیلومتر بود. بچه‌ها چفیه‌هایشان را به هم گره زده بودند و بعضی از این آب عبور کردند. بعضی از بچه‌ها کنار رودخانه ایستاده بودند و خیس آب شده و از سرما می‌لرزیدند. آن قدر سرد بود که صدای دندان‌هایشان را می‌شنیدم. بعضی از بچه‌ها با سیم تلفن عراقی‌ها همدیگر را از آب گرفته بودند. با این وضعیت بچه‌ها آمدند و خط را شکستند.

پل را بزنیید. حتی شهید خدای به من گفت که خودت می‌روی توی رودخانه می‌ایستی، اگر دیدی آب توی پوتین‌هایت نمی‌رود، همان جا پل را بزنی. گردان‌ها آمدند توی رودخانه. رودخانه تا کمر بچه‌ها آب داشت. رزمندگان داشتند آرام آرام از رودخانه می‌رفتند بیرون که متأسفانه سد خراب شد. آن خاکریز سیل‌بندی که زده بودند، خراب شد. کسی اطلاع نداشت که چه حادثه‌ای در اینجا رخ می‌دهد. در مجموع، از سه محور [الشکر ۱۴ امام حسین (ع)]، آمارهای مختلفی می‌دهند، ولی بالای ۳۰۰ نفر از بچه‌های ما مظلومانه توی این آب شهید شدند.

دشمن می‌گفت آهای بسیجی‌ها، ما می‌دانیم شما می‌خواهید عملیات کنید. بنابراین ببینید آن بمباران‌ها را داشتیم، کاتیوشا را داشتیم، شلیک دشمن جلو خط خودش را داشتیم، شکافتن خط را داشتیم که بچه‌ها را آب ببرد. خیلی‌ها رفیق‌هایشان

دوتای دیگر می‌نشستند، مهمات بار می‌کردند و در آن قسمت رودخانه مهمات را خالی می‌کردند، مجروح بار می‌کردند، می‌آمدند این طرف رودخانه. اینها به دادمان رسیدند. جنگ این طرف در غرب رودخانه، مهمات شرق رودخانه، مجروح غرب رودخانه، رزمنده‌های سالم آن طرف رودخانه؛ ببینید چقدر مشکلات داشتیم. بچه‌ها با این وضعیت جنگیدند.

در سه مرحله عملیات کردیم و همین جا را گرفتیم. یک شب حدود ۴۵ دستگاه لودر و بلدوزر بودیم و بچه‌های فراموش شده جهادسازندگی هم بودند. عصر شهید منصوری و آقای حسن فتاحی که الان هم هست، از پاسگاه شرفانی با بلدوزر آمدند. عقب بلدوزر یک شاخی دارد که با آن لیفتراک زدند. از پاسگاه شروع کردند، به اینجا که رسیدند، عراقی‌ها بلدوزرشان را زدند. وقتی ما آمدیم اینجا، از بلدوزر دود بلند می‌شد. هوا گرگ‌ومیش بود. ما داشتیم از روی جاده‌ای که شما آمدید این منطقه را ببینید، می‌آمدیم. این منطقه پائین [جاده] است و شما تقریباً از بالا و از روی تپه ماهوری‌ها آمدید. دیدیم از بلدوزر دود بالا می‌رود. توی مسیر که می‌آمدیم، عراقی‌ها ما را از روی تپه‌های ۱۷۵ و ۱۷۸ می‌دیدند. توپخانه‌ها شروع به ریختن آتش کردند. برنج را شما چطوری آبکش می‌کنید، همان طور گلوله روی سر بچه‌های ما می‌آمد. در این مسیر چند تا از دوستان ما به شهادت رسیدند؛ از جمله شهید سعید رویگری. شهدا انتخاب شده بودند. به نظر من خدا انتخاب می‌کرد و این را از

فردای آن روز ما نتوانستیم آن محور را پل بزنیم. کنار همین پل فلزی که می‌بینید، یک پل شناور زدیم. اینها را من به عنوان یک شاهد عینی می‌گویم. ممکن است جایی ثبت نشده باشد یا قبول کردنش برای بعضی از شماها سخت باشد؛ مثل خیلی از چیزهایی که ما خودمان در جنگ دیدیم و الان برای خودمان هم باور نکردنی است. گاهی وقت‌ها احساس می‌کنیم خواب

دیده‌ایم، اما واقعیت همین بود. پل را زده بودند. یک تانک بدون برجک بود که مهمات را در آن ریختند. تانک آمد از روی پل برود که پل به یک طرف کج شد و آب تانک را پایین انداخت. نفربر ۱۴ تنی پی‌ام‌پی مثل همین که می‌بینید، رزمنده سوار کرد و مهمات بار کرد.

راننده‌اش جمشید قربانی که از دوستان من بود، گفت من از آب عبور می‌کنم. رفت عقب، سرعت گرفت و با سرعت زد به آب. آب این نفربر ۱۴-۱۳ تنی را که با مهماتی که بارش کرده بودند، شاید ۱۸ تن وزنش شده بود، با خودش برد. جمشید قربانی را با طناب گرفتند، وگرنه غرق شده بود. دم بچه‌های هوانیروز گرم؛ حسین خرازی تماس گرفت، سه تا هلی‌کوپتر آمدند، یکی‌اش کبری بود که دور این دوتا هلی‌کوپتر دیگر می‌چرخید.

کنار پادگان عین‌خوش یک سایت موشکی گذاشته بودند که وقتی صدای هواپیما می‌آمد، این موشک شلیک می‌شد. ۱۱ فروند از هواپیماهایی را که در این منطقه زدند، این سایت موشکی زد.

ارزیابی روایت

پرواضح است که روایت در هریادمان باید به مثابه یک سناریو، محتوایی معین و مشخص داشته باشد. اجزای اصلی این سناریو ابتدا در ذهن راوی شکل می‌گیرد و سپس به‌طور هنرمندانه‌ای بسته به داشته‌های راوی، به مخاطب انتقال می‌یابد. درحقیقت، هر روایت باید دربرگیرنده پاسخ به چند پرسش اساسی باشد؛ ۱. این منطقه

کجاست؟ این پرسش در برگیرنده موقعیت جغرافیایی منطقه است. ۲. چه عملیات یا اتفاقاتی در این منطقه رخ داده است؟ پاسخ به این سؤال نیز دربردارنده تشریح مباحث مربوط به عملیات نظامی و اقتضانات آن است. ۳. چرا این مباحث باید گفته شود؟ این پرسش که

رودخانه تا کمر بچه‌ها آب داشت. رزمندگان داشتند آرام آرام می‌رفتند آن خاکریز سیل‌بندی که زده بودند، خراب شد. در مجموع، از سه محور [الشکر ۱۴ امام حسین(ع)]، آمارهای مختلفی می‌دهند، ولی بالای ۳۰۰ نفر از بچه‌های ما مظلومانه توی این آب شهید شدند.

به‌نوعی اصلی‌ترین سؤال در ماهیت روایت است، ناظر به ارائه یک‌سری مفاهیم درباره گفتمان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس می‌باشد. بی‌تردید روایت دفاع مقدس یکی از دشوارترین و درعین‌حال ارزشمندترین مسئولیت‌ها در مناطق عملیاتی است. هنر اصلی راوی این است که ترکیبی متجانس از پاسخ به پرسش‌های سه‌گانه بسته به نیاز مخاطب ارائه دهد. درواقع مفاهیم و موضوعات حماسی و ابعاد معنوی و معرفتی که راوی بیان

زبان کسی می‌شنوید که ۲۳۵ روز شانه‌به‌شانه شهدا بوده است. حالا اینکه کسی حرفی می‌زند که خودش اصلاً نقشی نداشته است و با شهدا نبوده، بحثش فرق می‌کند!

سیزده، چهارده روز اینجا جنگ سختی کردیم. همه فشار را گذاشتیم که این تپه‌های ۱۷۵ را بگیریم. شب‌ها ما این تپه‌ها را می‌گرفتیم، روزها دست عراقی‌ها می‌افتاد. پنج مرحله بچه‌های ما این تپه‌ها را گرفتند. این تپه‌های ۱۷۸ را هم بچه‌شیرازی‌ها گرفتند. موفق نشدیم رویش بایستیم، خیلی آتش رویش می‌آمد، اما آخرین حدی که ما پیشروی کردیم، به‌طرف پاسگاه شرهانی بود. به‌طرف زبیدات رفتیم. یک روستا بود که به آن می‌گفتند شهر زبیدات، که در آن فیلم معروف که دیده‌اید، مهرداد عزیزاللهی را به‌عنوان شهردار زبیدات معرفی کردند. حضرت امام^(ع) هم آن فیلم را دیده بود، چون بعداً گفتند که ایشان را خواسته‌اند. امام گفتند که این بچه را بیاورید من ببینمش. شهردار زبیدات با امام دیدار کرد. آقای عزیزاللهی ۱۳ سالش هم تمام نشده بود.

عملیات دیگری هم در آن قسمت انجام دادیم به نام عملیات والفجر مقدماتی که متأسفانه آن هم عملیات عدم‌الفتح بود. اما این عملیات محرم، عملیات شیرینی بود و ما توانستیم جبهه جنوبمان را به جبهه میانه‌مان وصل کنیم. عملیاتی بود که شهید دادیم و بچه‌هایمان مظلومانه توی آب شهید شدند، اما خاکمان را از اشغال دشمن آزاد کردیم. از اینکه من را تحمل کردید، تشکر می‌کنم.»

